

کند و کاوی در ابعاد و گستره مفهوم دموکراسی

ظاهره جاویدی کلاته جعفرآبادی

مقاله حاضر که حاصل پژوهشی فلسفی است، بازاندیشی در مفهوم دموکراسی، ابعاد و گستره آن را به صورت هدف اصلی در کانون توجه قرار داده است. برای این منظور دیدگاه‌های متعدد درباره دموکراسی مورد بررسی قرار گرفته است. آن‌گاه به بررسی ابعاد دموکراسی تحت عنوان گستره، ژرفا و برد آن پرداخته شده است. در ادامه بحث، پیش فرض‌ها و شرایط دموکراسی نیز به عنوان الزاماتی برای تصریح ماهیت دموکراسی مورد توجه قرار گرفته است. در پایان با برقراری گونه خاص از پیوند میان شرایط و پیش فرض‌های دموکراسی و نیز مقدماتی که در ارتباط با مفهوم و گستره آن ارائه شده است و با روش استدلال استنتاجی تأکید شده است که عدم مشارکت فعال در حکومت به منزله عدم اعتقاد به دموکراسی نیست، بلکه ناظر بر عملکرد سیاست‌مداران است.

مفاهیم کلیدی: دموکراسی، ابعاد دموکراسی، پیش فرض‌های دموکراسی، شرایط دموکراسی آینده دموکراسی.

مقدمه

امروزه متعاقب نظر اندیشه‌وران بزرگ از جمله جان پاتریک^۱ (۱۹۹۵) و به استناد مدارک و شواهد عینی دموکراسی مقبولیت جهانی پیدا کرده و ضرورت توجه به این شیوه حکومتی از سوی بسیاری از دولت‌ها و کشورهای مختلف جهان پذیرفته شده است. بنابراین مفهوم دموکراسی از مرزهای علمی و نظری فراتر رفته و وارد عهدنامه‌های گوناگون بین‌المللی گردیده است. برای نمونه اعلامیه جهانی حقوق بشر که مقبولیت جهانی یافته است و تقریباً همه کشورها

1. J. Patrick

آن را به رسمیت شناخته‌اند، با تشریح حقوق گوناگون هر فرد انسانی، ویژگی جامعه‌ای را که انسان می‌تواند در آن زندگی شرافتمندانه داشته باشد و به پیشرفت و شکوفایی حقوق خود دست یابد تعریف کرده است. بند ۲ ماده ۲۹ این اعلامیه وجود یک جامعه دموکراتیک را شرط اساسی برای اجرای حقوق و آزادی‌های مردم و محدودیت‌هایی که دولت‌ها می‌توانند در جامعه برقرار کنند دانسته است. همچنین بند دوم ماده ۲۲ میثاق جهانی، حقوق مدنی و سیاسی که در سال ۱۹۹۶ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده، به جامعه دموکراسی تصریح کرده است. این عهدنامه مورد پذیرش دولت ایران قرار گرفته و در مجالس قانون‌گذاری تصویب شده است. بر پایه این اسناد بین‌المللی می‌توان گفت عنوان شناخته شده جامعه دموکراتیک تنها وصف حقوقی و سیاسی است که برای جامعه‌های امروزی مورد پذیرش است و مقبولیت عام جهانی یافته است (کاشانی، ۱۳۷۶).

با وجود این، در باب ماهیت دموکراسی و ابعاد و گستره آن ابهامات و بعضاً اختلاف‌نظر اصولی وجود دارد. به نحوی که جوامع مختلف برداشت‌های متفاوتی از این مفهوم را مبنای عمل خود قرار داده‌اند. بنابراین پرداختن به مفهوم، پیش‌فرض‌ها، ابعاد، دلایل رجحان دموکراسی و نیز بررسی مسائل و شرایط آن می‌تواند گامی مفید برای شناساندن ماهیت این پدیده باشد. این محورها ناظر بر آن چیزی هستند که همواره مورد توجه صاحب‌نظران مربوط بوده‌اند و انتظار می‌رود با آگاهی از این‌ها در مجموع درک گسترده و عمیقی درباره ماهیت دموکراسی به دست آید. بر این اساس، محقق با انجام دادن پژوهش و تحلیل فلسفی بازاندیشی در این محورها را کانون اصلی توجه خویش قرار داده و چکیده یافته‌های آن را در قالب مقاله حاضر ارائه خواهد نمود.

مفهوم دموکراسی

اگرچه با توجه به ریشه‌های لاتین دموکراسی یعنی demos یا مردم و kratia یا اقتدار و حاکمیت، می‌توان دموکراسی را حاکمیت مردم یا قانون‌گذاری به وسیله مردم تعریف کرد، مع‌ذالک تصریح می‌شود این تعریف حتی اگر با توافق عمومی مواجه شود، ماهیت دموکراسی را خیلی روشن نمی‌کند. به عبارت دیگر این‌گونه تعاریف نادرست نیستند لیکن نمی‌توانند به اصل مطلب راه یابند.

هرگاه چنین تعاریفی نقادانه مورد بررسی قرار گیرند، نامفهوم بودن آن‌ها بیشتر محرز می‌گردد. به عنوان مثال این موضع نقادانه می‌تواند ناظر بر سؤالات زیر باشد:
منظور از مردم چیست؟ آیا همه مردم در کل جهان مدنظر است؟ یا مردم یک نقطه

جغرافیایی مورد توجه است؟ آیا این مردم شامل اقشار کم‌درآمد، خدمتکاران و یا بچه‌ها نیز می‌شود؟ یا منظور از مردم فقط یک گروه منتخب کوچک است؟

یا این‌که قانون‌گذاری و حاکمیت چه معنایی می‌دهد؟ آیا در امر قانون‌گذاری هر فردی شراکت دارد و آن را کنترل می‌کند؟ یا شراکت و کنترل توسط گروه منتخب کوچک انجام می‌شود؟ یا این‌که قانون‌گذاری در ارتباط با چه مسائلی انجام می‌شود؟ آیا قانون‌گذاری شامل هر چیزی از جمله زمینی که بر آن راه می‌رویم و یا هوایی که در آن تنفس می‌کنیم می‌شود؟ یا آن‌که شرایط خیلی محدود، خاص و معین وجود دارد که مردم می‌توانند در آن مشارکت داشته باشند و نفوذشان را اعمال کنند؟

این سؤالات و سؤالات مشابه اهمیت بررسی مجدد این مفهوم از جنبه‌های متفاوت را نشان می‌دهد. به‌طور کلی مجموعه تعاریف ارائه شده در پیوند با مفهوم دموکراسی را می‌توان در دو مقوله دسته‌بندی کرد:

۱. تعاریفی که از دموکراسی به‌عنوان شیوه‌ای حکومتی نام برده‌اند.

۲. تعاریفی که به دموکراسی نگاه گسترده‌تری داشته و علاوه بر شیوه‌ای حکومتی آن را به‌عنوان شیوه زندگی نیز معرفی کرده‌اند.

دموکراسی به‌عنوان یک ایده حکومتی

بسیاری از متفکران نظیر جفرسون^۱، کوهن^۲، بیتام^۳ و نیز برخی مؤسسات فرهنگی نظیر Civitas^۴ دموکراسی را به‌عنوان «شیوه حکومتی» معرفی کرده‌اند. در مؤسسه تبادل نظر در خصوص تربیت مدنی بین‌المللی، دموکراسی براساس ریشه‌های یونانی یعنی demos به معنای مردم و Kratia به معنای اقتدار و حاکمیت تعریف شده و بر این مبنا دموکراسی به‌عنوان نوعی حاکمیت یا قانون‌گذاری به‌وسیله مردم معرفی شده است (Civitas، ۲۰۰۱).

بر این اساس این گروه عقیده دارند که وظیفه حکومت دموکراتیک بر پا ساختن جمهوری است که در آن قانون‌گذاری توسط خود مردم انجام می‌شود. از این‌رو، در یونان باستان دموکراسی به‌عنوان حمایت از آزادی همه مردم جهت حکومت بر خود تعریف شده است (گوتک^۵، ۱۹۹۷ و گلیک من^۶، ۱۹۹۸ به نقل از جفرسون).

1. Thomas Jefferson

2. Carl Cohen

3. David Betham

4. International Civic Education Exchange Program

5. Geraldlee Gutek

همچنین این گروه بر این باورند که دموکراسی حکومت جمعی است که در آن، از بسیاری لحاظ، اعضای اجتماع به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، در گرفتن تصمیم‌گیری که به همه آن‌ها مربوط می‌شود شرکت دارند، یا می‌توانند شرکت داشته باشد (کوهن، ۱۳۷۳).

از نظر این افراد دموکراسی به‌عنوان شیوه حکومتی است که در آن نوعی تصمیم‌گیری جمعی انجام می‌شود که در مفهوم خود بیان‌کننده این آرمان است که تصمیم‌هایی که بر اجتماعی به‌عنوان یک مجموعه اثر می‌گذارند، باید با نظر کلیه افراد آن اجتماع گرفته شوند و همچنین اعضا باید از حق برابر برای شرکت در تصمیم‌گیری برخوردار باشند. بنابراین وجود دموکراسی مستلزم دو اصل کلی نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری جمعی و داشتن حق برابر در اعمال این نظارت است. هر اندازه این دو اصل در تصمیم‌گیری یک اجتماعی بیشتر تحقق یابد، آن اجتماع دموکراتیک‌تر خواهد بود. از این‌رو دموکراسی مفهومی نسبی است. یعنی این‌که دموکراسی مفهومی مطلق نیست که یک اجتماع یا به‌طور کامل از آن برخوردار و یا به‌کلی از آن بی‌بهره باشد. در نتیجه از نظر آن‌ها، کشوری «مردم‌سالار» است که حکومت آن از طریق رقابت در انتخابات به‌مسند قدرت رسیده و مسئول پاسخگویی به مردم باشد و تمامی افراد بزرگسال آن کشور از حق مساوی انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردار باشند و در آن کشور قانون ضامن حقوق مدنی و سیاسی مردم باشد (بیتهم، ۱۳۷۶).

علاوه بر این، آن‌ها دموکراسی را شیوه‌ای از حکومت می‌دانند که در مقایسه با هر نظام بدیل دیگری دارای امتیازاتی است، ازجمله اجتناب از خودکامگی، تضمین حقوق اساسی مثل حق مشارکت، برابری و آزادی برای شهروندان و حراست از منافع اساسی‌شان، رشد صفات انسانی مثل صداقت، انصاف و عشق، تعالی تعهدات و مسئولیت اخلاقی در افراد، صلح‌آمیز نمودن تعاملات شهروندان و امکان پیشرفت در همه ابعاد زندگی بشر (رابرت دال^۷، ۱۳۷۹).

به‌طور کلی در چنین تعبیری از مردم‌سالاری، مردم بنیاد زندگی سیاسی لحاظ می‌شوند. به‌عبارت دیگر بر این اساس، در یک حکومت مردم‌سالار، قدرت یا حاکمیت سیاسی تنها به‌وسیله مردم تحقق پیدا می‌کند و این قدرت از تصمیمات آزادانه مردم ناشی می‌شود. هر شخص آزاد است تا انتخاب‌های سیاسی اساسی را انجام دهد. بنابراین، آزادی پیش‌شرط بنیادی برای مفهوم خود حکومتی محسوب می‌شود.

6. Carl D. Glikman

7. Robert Dahl

دموکراسی به عنوان شیوه حکومتی و شیوه زندگانی

برخی از اندیشمندان دموکراسی را علاوه بر شکلی از حکومت، شیوه‌ای از زندگانی می‌دانند. از جمله جان دیویی^۱ معتقد است، دموکراسی بسی گسترده‌تر از یک شکل سیاسی و یک روش حکومتی است که کار قانون‌گذاری و اداره جامعه را از راه‌گزینش همگانی و انتخاب نمایندگان انجام دهد. دموکراسی گونه‌ای از روش زندگانی فردی و اجتماعی است و بنیاد آن ایمان به توانایی طبیعت آدمی، ایمان به هوش و به نیرویی است که از همکاری و تجربه همگانی برمی‌خیزد (دیویی، ۱۹۱۶).

به عبارت دیگر به عقیده دیویی دموکراسی علاوه بر شیوه حکومتی، الگویی از زندگانی است که برخاسته از تجارب به هم تنیده و متصل به یکدیگر افراد با خویش و با دیگران است. بر این اساس، هدف دموکراسی تعامل هرچه بیشتر افراد و رشد همه جانبه آنان می‌باشد (دیکسن^۲، ۱۹۹۷).

به عقیده دیویی، دموکراسی تنها در سرزمین‌هایی به نابدی گرایید که طبیعتی صرف سیاسی داشت و به گوشت و خون مردم و به زندگانی روزانه آنان راه نیافته بود (نقیب‌زاده، ۱۳۷۵). از این رو دیویی عقیده داشت دموکراسی و شریک اصلی‌اش تعلیم و تربیت باید سه مشخصه فردیت، شهروندی و انسانیت را، که مشخصات اعضای یک فرهنگ دموکراتیک هستند، در افراد رشد دهد. به عقیده او، فردیت آن چیزی را که به‌طور منحصر به فرد در درون هر شخص وجود دارد رشد می‌دهد. شهروندی نه تنها طالب مشارکت در یک جمهوری نمایندگی است بلکه همچنین مسئولیتی برای توسعه مهارت‌ها و نقش‌هایی است که برای سعادت جامعه ضروری است. و بالأخره منظور از انسانیت ویژگی است که همه ما را به عنوان بشر به یکدیگر پیوند زده و مسئولیت، جهت و کوشش‌مان را به سوی چیزی که ارسطو کمال روح^۳ می‌نامد هدایت می‌نماید. به نظر او، ایجاد تعادل بین این سه ویژگی از طریق برقراری ارتباط با دیگران امکان‌پذیر است. چنانچه هر یک از این سه مورد از تعادل خارج شوند تهدیدی برای دموکراسی خواهد بود (مارکویتس^۴، ۲۰۰۱).

هچنین کلابریز^۵ و بارتون^۶ از جمله افرادی هستند که معتقدند دموکراسی مفهومی از زندگانی است. به نظر آنان فرایند دموکراسی امکان رشد و پیشرفت را برای همه افراد جامعه فراهم می‌کند (به نقل از دیکسون، ۱۹۹۷).

1. John Dewey

2. Douglas A. Dixon

3. Perfection of the soul

4. Maryemkowitz

5. Calabrese

6. Barton

اسکو^۱ (۲۰۰۱) نیز مفهوم دموکراسی را فراتر از ایده حکومتی می‌داند. به نظر او اگر دموکراسی به عمل قانون‌گذاری و خصوصاً رأی دادن محدود شود، چاره این مفهوم ممکن است به پایان دموکراسی بیانجامد. چراکه اگر دقیق ملاحظه شود رأی دادن صرف می‌تواند مانعی قوی در جهت اعمال نفوذ فرد در اداره حکومت ایجاد نماید. مگر این‌که این تأثیر به نحوه دیگر، از طریق اختیارات مکمل، افزایش یابد.

اسکو (۲۰۰۱) اظهار می‌نماید، علی‌الظاهر همه ما از طریق رأی دادن به یک حزب سیاسی یا یک کاندیدا هر چهار سال یک‌بار می‌توانیم اعمال نفوذ کنیم. لیکن در حقیقت در این نوع رأی دادن ایده‌ها و علائق خودمان نمی‌تواند مطرح شود بلکه ما به نگرش‌ها، ایده‌ها و علائقی که دیگران یعنی احزاب سیاسی مطرح کرده‌اند رأی می‌دهیم. به عقیده او، این درست است که آزادی عقیده و ابراز بیان خویش وجود دارد و حقمان برای بیان ادعاهایمان در جامعه تضمین می‌شود، مع‌هذا فاصله بین گفت‌وگوهای عمومی تا فرایندهای تصمیم‌گیری سیاسی این‌قدر زیاد هست که بعضی‌ها امکان ایجاد هر ارتباطی را بین این دو ناممکن می‌دانند.

به عقیده او، بعضی مردم فکر می‌کنند نفوذشان این‌قدر جزئی و کم‌اهمیت است که وجود و یا عدم دموکراسی هیچ تفاوتی را ایجاد نمی‌کند. به عبارت دیگر، به عقیده اسکو، در دموکراسی به معنای رأی دادن هر فرد نقش بسیار جزئی ایفا می‌کند و این تأثیر کم‌اهمیت بر مشارکت واقعی آن‌ها در سیستم حکومتی برتری پیدا می‌کند. اگر این نوع رفتار شیوع پیدا کند، به معنای پایان دموکراسی خواهد بود.

بنابراین، به عقیده اسکو (۲۰۰۱) دموکراسی واقعی به معنای جواب‌های متعدد ممکن به مسئله سازماندهی جامعه یا نحوه‌ای که ما زندگی‌مان را ترتیب می‌دهیم می‌باشد. به نظر او، این نوع نگرش یک بعد اخلاقی به خود می‌گیرد. یعنی مفهوم دموکراسی محوری اخلاقی دارد و این مفهوم مبتنی بر این است که هر کس تأثیرات حداقل را در بعضی قسمت‌های ضروری امور عمومی اعمال می‌کند.

سی تارامو^۲ (۲۰۰۴) نیز معتقد است دموکراسی معانی ضمنی بسیاری جهت کاربرد در قلمروهای مختلف زندگی مثل قلمرو اخلاقی، اجتماعی و سیاسی دارد. از نظر قلمرو سیاسی، دموکراسی به‌عنوان قانون‌گذاری به وسیله مردم و برای مردم تعریف می‌شود. دموکراسی به‌عنوان سازماندهی اجتماعی به معنای شریک شدن در قدرت، مسئولیت، تجارب، لذات و آلام

1. Lotte Rahbek. Schou

2. A. S. Seetharolmu

یکدیگر است. هریک از این معانی جدای از یکدیگر نیستند و در جوهره‌شان با یکدیگر در ارتباط هستند.

ویلیام والش^۱، از نظر فلسفی، دموکراسی را به‌عنوان شیوه زندگی تعریف می‌کند. یعنی راه انجام دادن امور که عمیقاً در هر مرحله از امور عملی زندگانی رخنه کرده است (به نقل از سی تارامو، ۲۰۰۴).

بر این اساس، سی تارامو (۲۰۰۴) جامعه دموکراتیک را جامعه‌ای می‌داند که اولاً، در آن هر شخص از فرصت‌های مناسب به منظور شکوفایی ساختن توانایی‌هایش بهره‌مند است. ثانیاً، در آن افراد جامعه در قدرت و مسئولیت شریک یکدیگر هستند. ثالثاً در آن، برای حل مسائل، به جای استفاده از روش‌های دستور، اجبار^۲ و خشونت از طرق بحث، مذاکره و توافق^۳ استفاده می‌شود. بنابراین، ملاحظه می‌شود که این دو نوع نگرش فکری دموکراسی را به‌گونه‌ای متفاوت مورد مذاقه قرار می‌دهند، اولی دموکراسی را یک مکانیسم محض حکومتی و فرمانروایی می‌داند که به نمایندگی از طرف مردم اعمال نفوذ می‌کند و دومی دموکراسی را کمتر تشکیلاتی نهادین می‌داند و بیشتر آن را طرحی برای جامعه‌ای می‌داند که هدف آن ارتقای کامیابی فردی و جمعی تمام شهروندان است.

با وجود این، در کنار این نحله‌های فکری، دیدگاهی وجود دارد مبنی بر این‌که دموکراسی با لحاظ کردن همه واقعیت‌ها نمی‌تواند تعریف واحدی داشته باشد. در این باره، فدریکو مایور^۴ معتقد است مفاهیم متفاوت و متعددی درباره محتوا و اشکال دموکراسی وجود دارد که غالباً ملهم از تجربیات گوناگون تاریخی و فرهنگی ملل مختلف می‌باشد. بنابراین هیچ الگو و نسخه‌ای نمی‌تواند به‌طور خودکار برای همه کشورها مناسب باشد. بلکه برعکس باید روند تحول شکلی از دموکراسی را تسهیل کرد که خصلت یکنای هر جامعه را در نظر گیرد. به عبارت دیگر، برای سازمان دادن به زندگی اجتماعی و اقتصادی، یک شیوه و روش یگانه وجود ندارد و نباید دوباره همان خطای تصور وجود اکسیری شفاف‌بخش برای تمام امراض را مرتکب شد (به نقل از گی ارمه^۵، ۱۳۷۶).

با بازنگری دقیق در دیدگاه‌های اخیر می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود: اولاً، دموکراسی به‌عنوان شیوه حکومتی و دموکراسی به‌عنوان شیوه زندگی می‌تواند با هم سازگاری داشته باشد، بدین معنا که دموکراسی به‌عنوان شیوه زندگی مفهومی گسترده است که می‌تواند دموکراسی

1. William Walsh

2. Persuasion

3. Contentment

4. Federico Mayor

5. Guy Hermet

به‌عنوان شیوه حکومتی را تحت پوشش قرار دهد. ثانیاً، بنابر نظر مایور اگر بتوان دموکراسی را به‌عنوان قالبی حکومتی لحاظ کرد، بنابراین دموکراسی براساس فرهنگ خاص هر جامعه می‌تواند محتوای خاصی به خود گیرد. یعنی می‌توان با لحاظ کردن اصول اولیه مردم‌سالاری به ارائه تعریفی از دموکراسی مبادرت کرد که خصلت یکتای جامعه را منعکس سازد.

پیش‌فرض‌های دموکراسی

تصریح ماهیت دموکراسی تا حدی به شفافیت پیش‌فرض‌های آن وابسته است. در این باره کوهن (۱۳۷۳) اجتماع و پیروی از عقل را به‌عنوان دو پیش‌فرض اساسی دموکراسی مطرح کرده است.

اجتماع: بنیادی‌ترین پیش‌فرض دموکراسی وجود اجتماعی است که دموکراسی در آن ممکن است به اجرا درآید. انواع اجتماعات که دموکراسی می‌تواند در آنها به اجرا درآید نامحدود است. می‌توان کوچک‌ترین آنها یعنی خانواده را در یک انتها، و بزرگ‌ترین‌شان یعنی اجتماعی بین‌المللی را در انتهای دیگر قرار داد. دوام اجتماعات دموکراتیک نیز ممکن است تنوع بسیار داشته باشند. اجتماع دینی ممکن است آرمان‌های موقت و ابدی خود را در طی دوره‌ای چند هزار ساله به شیوه دموکراتیک تعقیب کند؛ حال آن‌که دسته‌ای از افراد که نفع مشترکی جز نیاز به مبارزه با مانعی مشترک ندارند شاید در دوره‌ای چند روزه یا چند ساعته به نحو دموکراتیک به دنبال آن هدف بروند. همچنین، جوامعی که دموکراسی در آنها برقرار است، ممکن است مرزبندی جغرافیایی داشته یا نداشته باشند؛ مقررات عضویت در آنها ممکن است رسمی یا غیررسمی، سخت یا سهل باشد. به‌طور کلی، آنچه در رابطه با هر مورد ضرورت دارد، وجود منابع یا مسائلی مشترک و علائق مشترکی است که اعضای جامعه را به‌صورت خودآگاه به یکدیگر پیوند دهد (کوهن، ۱۳۷۳).

علاوه بر این، رشد و دوام هر اجتماع دموکراتیک تا حدود زیادی به بعضی امور غیر عینی، مثل روح وحدت و احساس برادری، بستگی دارد. هرچه روح وحدت پرنفوذتر و فراگیرتر باشد، دموکراسی احتمالاً دیرپاتر خواهد بود. و در درون جامعه مطلوب‌ترین وضعی که انسان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌زند وضعیت برادری است. پیوندهای برادرانه از شناخت صریح هدف‌های مشترک و تعهدهای مشترک سرچشمه می‌گیرند. این شناخت هرچه ژرف‌تر و گسترده‌تر باشد، بیشتر می‌تواند در استقرار یک دموکراسی پایدار مؤثر باشد (کوهن، ۱۳۷۳).

بنابراین، وقتی که دموکراسی از جنبه غیرعینی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، احساس برادری

عالی‌ترین جلوه اجتماع است که این امر می‌تواند به‌عنوان عنصر اساسی پیش‌فرض اجتماع محسوب شود.

پیروی از عقل: نخستین پیش‌فرض دموکراسی یعنی اجتماع به مناسبات میان اشخاص مربوط می‌شود؛ در حالی که پیروی از عقل که به‌عنوان دومین پیش‌فرض دموکراسی محسوب می‌شود؛ به طبیعت اشخاصی که این مناسبات میان‌شان برقرار است مربوط می‌شود.

به عقیده دیویی «بنیاد دموکراسی» همانا ایمان به توانایی طبیعت آدمی، ایمان به هوش و به نیروی خرد است که از همکاری و تجربه همگانی برمی‌خیزد. این بدان‌معنی نیست که این توانایی‌ها کامل‌اند، بلکه بدان‌معنی است که اگر به آن‌ها امکان داده شود رشد کنند، به گونه‌ای فزاینده به دانشی که برای زندگانی اجتماعی لازم است دست خواهند یافت (نقیب‌زاده، ۱۳۷۵). همچنین، پیروی از عقل یعنی این‌که اعضا از حداقل قابلیت‌های اساسی که مشارکت همگانی در امور مشترک مستلزم آن است برخوردار باشند (کوهن، ۱۳۷۳). این قابلیت‌ها عبارتند از:

۱. قابلیت به‌وجود آوردن برنامه یا قاعده‌ای برای قضاوت یا عمل،

۲. استعداد استفاده از آن قاعده، یا اطلاق آن بر موارد خاص، یا پیروی از برنامه کار،

۳. استعداد برقرار کردن ارتباط فکری، یعنی استعداد مباحثه منطقی یا یکدیگر.

به‌عبارت دیگر، پیروی از عقل یعنی اعضای یک دموکراسی باید بتوانند برای نظارت مشترک بر حکومت اصولی را تنظیم کنند، این اصول کلی را در عمل به‌کار برند و تشخیص دهند چه چیزهایی با این اصول سازگارند و چه چیزهایی سازگار نیستند. و اگر قرار است که این اصول بر اجتماع حاکم شود، اعضای آن اجتماع باید بتوانند به طرز اثربخش با هم ارتباط برقرار نمایند، دلایل و مقاصد یکدیگر را بفهمند، و حداقل مواردی از قضاوت‌های جمعی خاص را به‌صورت مدون درآورند. در غیر این‌صورت مسئله حکومت بر خود از طریق مشارکت اصولاً منتفی است (کوهن، ۱۳۷۳).

ابعاد دموکراسی

اگر دموکراسی به منزله حکومت جمعی‌ای که در آن اعضای اجتماع به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در گرفتن تصمیم نهایی که به همه آن‌ها مربوط می‌شود شرکت دارند یا می‌توانند شرکت داشته باشند تعریف شود، آنگاه تحلیل دقیق‌تر مفهوم مشارکت و ابعاد آن می‌تواند به‌عنوان گامی مهم برای درک ماهیت خود تعریف و به تبع آن گستره دموکراسی تلقی شود. زیرا مشارکت مفهومی کلیدی در این تعریف محسوب می‌شود. همچنین درک این مسئله که مشارکت

متضمن چه چیزهایی است، امکان ارزیابی خردمندان از این‌که در هر اجتماعی تا چه اندازه دموکراسی تحقق یافته است فراهم می‌سازد.

به عقیده کوهن (۱۳۷۳) ابعاد دموکراسی یا به عبارت دیگر ابعاد مشارکت عبارتند از:

الف. گستره دموکراسی ب. ژرفای دموکراسی ج. برد دموکراسی

الف. گستره دموکراسی: مسئله‌ای است کمی که با احتساب نسبت تعداد افرادی از اجتماع که از تصمیمی تأثیر می‌پذیرند و در گرفتن آن تصمیم شرکت دارند یا می‌توانند شرکت داشته باشند تعیین می‌شود.

این‌که چه نسبتی از شرکت‌کنندگان در تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌کنند می‌تواند ملاکی در درجه‌بندی گستره دموکراسی به دموکراسی با گستره ناچیز، دموکراسی با گستره نسبتاً خوب و دموکراسی با گستره عالی محسوب شود.

تعداد افراد شرکت‌کننده در تصمیمات هرچند در ارزیابی نهادهای اجتماعی نارسا هستند لیکن در امور نسبی مقیاس سودمندی به‌شمار می‌آیند. به‌عنوان مثال، در شرایط مساوی می‌توان گفت انتخاباتی که در آن نود درصد شهروندان شرکت کنند، نتایج دموکراتیک‌تری نسبت به انتخاباتی که در آن شصت درصد شهروندان شرکت می‌کنند به‌بار می‌آورد. به عبارت دیگر، در شرایط مساوی، اجتماعاتی که شهروندانش را با نسبتی بالاتر به شرکت منظم در تصمیم‌گیری‌ها بکشاند به‌همین دلیل دموکراتیک‌تر نامیده می‌شود.

ب. ژرفای دموکراسی: پس از دست یافتن به گستره قابل قبول، این پرسش پیش می‌آید که آنان که مشارکت می‌کنند تا چه حد کامل و تا چه حد با معنی مشارکت می‌کنند. به عبارت دیگر ژرفای دموکراسی زائیده کمال و کیفیت مشارکتی است که انجام می‌پذیرد (کوهن، ۱۳۷۳).

مبرم‌ترین نیاز اکنون غنی‌تر ساختن کیفیت و کمال مشارکتی است که صورت می‌گیرد. کمال مطلوب دموکراسی آن است که در آن شهروند نه تنها با کمک به انتخاب کردن میان کاندیداها در حکومت شرکت نماید، بلکه تا حد معقولی که در توان او است به تشخیص نتایج و بیان پیشنهادها بپردازد. یعنی قوانین و دلایل را از هر نظر ارزیابی کند، مطالب مورد اعتقاد خود را بیان کند و توضیح دهد، به معرفی کاندیدهای حزبی کمک کند و به‌طور کلی شور و مشورت را تقویت کند و قوام بخشد. اجتماعی که نه تنها به همگان اجازه مشارکت دهد، بلکه مشارکتی را که آگاهانه و مستمر و نیرومند و مؤثر است تشویق کند، و چنین مشارکتی را با تمام توانایی که در شرکت‌کنندگان نهفته است تحقق بخشد، چنین اجتماعی دموکراسی را در ژرفا متجلی می‌سازد.

ژرفای دموکراسی، مثل اکثر امور در حوزه سیاسی، دارای درجاتی است. هرچه اجتماعات

انسانی بزرگ‌تر باشد، تحقق ژرفای دموکراسی سخت‌تر خواهد بود. در چنین اجتماعاتی تحقق ژرفای دموکراسی، همچون هدفی مثل ایجاد کار برای همه یا ریشه کنی بیماری، هرگز به‌طور کامل انجام نمی‌شود. لیکن این امر منافعی عملی بودن آن به‌عنوان آرمانی که بتوان در راه رسیدن به آن تلاش کرد نیست. بنابراین تفاوت فاحشی میان اجتماعی که در آن مشارکت شهروند فقط در حد رأی دادن است با اجتماعی که در آن بسیاری از مجراهای دیگر مشارکت به‌طور هرچه گسترده‌تر و هرچه کامل‌تر مورد استفاده قرار می‌گیرد وجود دارد.

ج. برد دموکراسی: انواع مسائلی که نظر مردم بر آن‌ها حاکم است، تعیین‌کننده برد دموکراسی می‌باشد. به‌عبارت دیگر برد دموکراسی به دامنه نظارت نهایی مردم در فرایند تصمیم‌گیری مربوط می‌شود. هرچه برد وسیع‌تر باشد دموکراسی کامل‌تر تحقق می‌پذیرد. پرسشی که برخاسته از برد دموکراسی می‌باشد این است که در اجتماعی معین چه مسائلی تابع نظارت مردم است؟

برد دموکراسی موضوع ظریفی است، زیرا تعیین این‌که چه مسائلی مطابق با نظر مردم تصمیم‌گیری می‌شود کار پیچیده‌ای است. ارزیابی برد دموکراسی در دو سطح می‌تواند انجام شود. نخستین سطح عبارت است از برد قدرت حاکم، و دومین سطح برد قدرت مؤثر است (کوهن، ۱۳۷۳).

برد حاکم ممکن است بر دو گونه باشد. یکی همان شیوه نمایندگی است که در آن مردم نمایندگان را انتخاب می‌کنند تا امر تصمیم‌گیری درباره مسائل را انجام دهند. اگر شرکت در انتخاب نمایندگان وسیع و ژرف باشد، و نمایندگان پاسخگوی نیازهای مردم باشند، می‌توان حکومت پارلمانی را دموکراتیک قلمداد نمود.

شق دیگر برد حاکم، دستگاه‌های خصوصی هستند که ممکن است اجتماع تصمیم‌گیری برای برخی امور پیچیده را در بعضی حوزه‌ها به آن‌ها واگذار نماید. در این صورت تصمیم‌هایی که بر کل اجتماع مؤثرند ممکن است به وسیله برخی مؤسسات بازرگانی یا آموزشی یا مذهبی گرفته شود که قدرت‌شان در نهایت بر این خواست مردم استوار است که قدرت تصمیم‌گیری بدین نحو پراکنده شود.

برد مؤثر دموکراسی در هر اجتماع به وسیله دو عامل تعیین می‌شود:

۱. تعداد و اهمیت مواردی که همه اجتماع در تصمیم گرفتن راجع به آن‌ها عملاً شرکت دارند.

۲. درجه تأثیر اعضای اجتماع بر تصمیم‌هایی که معمولاً به وسیله دستگاه‌های نظارت غیرمستقیم گرفته می‌شود، یا درجه امکان تغییر آن تصمیم‌ها.

وسعت مناسب این برد تا درجه بسیار زیادی به وسعت و ماهیت اجتماع، و به انواع مسائلی که اجتماع احتمالاً با آنها مواجه می‌شود، بستگی دارد.

دلایل رجحان دموکراسی

همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، امروزه دموکراسی مقبولیت جهانی پیدا کرده و ضرورت توجه به این شیوه حکومتی از سوی بسیاری دولت‌ها و کشورهای مختلف جهان پذیرفته شده است (کاشانی، ۱۳۷۶).

در چنین شرایطی می‌توان این سؤال را مطرح نمود که چرا دموکراسی بر سایر شیوه‌های حکومتی تفوق یافته است؟

در پاسخ به این سؤال ادله متعددی ارائه شده است. مؤسسه فرهنگی Civitas برخی از این دلایل را به شرح ذیل توصیف می‌نماید:

۱. عقل جمعی^۱: جامعه دموکراتیک زمینه مناسب برای استفاده از عقل جمعی را فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، مردم به این دلیل از توانایی لازم جهت حکومت بر خود برخوردار هستند که از عقل جمعی استفاده می‌کنند. از این حیث، مردم جامعه دموکراتیک نسبت به یک نفر نخبه یا گروه کوچکی از متخصصان توانایی بیشتری دارند.

۲. خودشکوفایی فرد^۲: موجودات انسانی می‌توانند در جامعه‌ای که توانایی برای خود تصمیم‌گیری پرورش داده می‌شود، ظرفیت‌های ذاتی‌شان را به بهترین وجه بالنده کنند.

۳. حاکمیت بر سرنوشت خویش^۳: در یک جامعه مردم‌سالار، افراد حقی برای اداره خودشان دارند و آن‌ها بهترین داوران و حامیان حقوق‌شان هستند.

۴. صلاحیت عموم مردم و قابل اعتماد بودن آنان^۴: در دموکراسی مردم تواناترین افراد جهت تعریف علائق مشترک‌شان هستند و همچنین مردم با اعتمادترین جایگاه قدرت برای حمایت از علائق‌شان می‌باشند.

۵. برابری^۵: هر فرد با برابری سیاسی متولد می‌شود. یعنی هیچ حق فطری یا ذاتی برای حاکمیت بر دیگران یا ملزم شدن به اطاعت از دیگران وجود ندارد. بنابراین هر شخص حقی برابر برای مشارکت در حکومت دارد. در جامعه دموکراتیک تا حدود زیادی این حق تأمین می‌شود. در این جوامع براساس اصل برابری هریک از افراد جامعه را باید به اندازه یک فرد

1. Collective Wisdom

2. self-realization of the individual

3. self-determination of people

4. popular capability and trust worthiness

5. equality

به‌شمار آورد و هیچ‌کس را نباید بیش از یک فرد انگاشت.

۶. آزادی^۱: در یک نظام دموکراتیک، آزادی مردم بهتر حفظ می‌شود. چون مردم کمتر می‌توانند تخطی به آزادی‌شان را تحمل کنند. به عبارت دیگر در چنین شرایطی که قدرت به وسیله انتخابات آزاد مورد بازبینی قرار می‌گیرد، آزادی بهتر می‌تواند تضمین شود. بنابراین دموکراسی ضامن حفظ آزادی‌های اولیه است. بحث آزاد، به‌عنوان روشی برای اظهار اختلافات اجتماعی و حل آن، نمی‌تواند بدون وجود آزادی‌هایی که در قانون اساسی ملحوظ است تحقق یابد. دموکراسی می‌تواند پشتوانه صیانت از حق آزادی بیان، آزادی تشکیل احزاب و آزادی مهاجرت باشد.

۷. عدالت^۲: موجودات انسانی به‌طور فطری به انصاف و رفتار عادلانه تمایل دارند. امر مشارکت در فرآیند حکومت بر خود ممکن است این توانایی را در جهت شناختن و درک کردن مباحثی درباره انصاف و تقویت تعهد برای تحقق بخشیدن به آن صراحت دهد و استمرار بخشد. ۸. حقوق انسان^۳: در دموکراسی نسبت به سایر سیستم‌ها، حقوق از ضمانت بیشتری برخوردار است. به دلیل این‌که حضانت از حقوق انسان‌ها بنیاد دموکراسی را تشکیل می‌دهد و تضعیف حقوق به معنای تضعیف دموکراسی است. بنابراین دموکراسی ابزاری جهت حمایت از حقوق اولیه انسان‌ها و اصلاح هرگونه تخطی به آن محسوب می‌شود.

۹. پاسخگویی^۴: در یک دموکراسی، تمام قدرت از مردمی که نمایندگان را انتخاب می‌کنند ناشی می‌شود. بنابراین نمایندگان مردم پاسخگویی استفاده از قدرت‌شان در ارتباط با رفاه مردم هستند. به عبارت دیگر دموکراسی ابزاری جهت پاسخگویی مسئولان به مردم در مقابل عملکردهای‌شان می‌باشد.

۱۰. احترام قائل شدن برای فرد^۵: قدرت اعتماد شهروندان به تصمیم‌گیری درباره امور سیاسی و نحوه عملکرد قدرتمندان منجر به بالندگی قدرت قضاوت و گزینش آنان می‌شود و این امر احترام گذاردن به فرد را تضمین می‌کند.

۱۱. مسئولیت فردی^۶: مشارکت سیاسی به شهروندانی نیاز دارد که نه فقط قدرت تعمق در امور را دارند بلکه از قدرت عمل نیز برخوردار هستند. به عبارت دیگر داشتن قدرت عمل همراه با توانایی برای پاسخگویی درباره عملکردشان می‌باشد. بدین ترتیب مسئولیت فردی هم پرورش می‌یابد.

1. liberty

2. justice

3. human rights

4. accountability

5. respect for the individual

6. personal responsibility

۱۲. تغییر صلح‌آمیز^۱: از آنجایی که منبع نهایی قدرت سیاسی به وسیله مردم انتخاب و ابقا می‌شود، بنابراین بازپس‌گیری قدرت و تعویض آن به گروه دیگر از طریق فرایند انتخاباتی به تغییرات صلح‌آمیز منتهی می‌شود.

۱۳. مشروعیت^۲: در یک دموکراسی اصولاً در فرایندهای سیاسی با همه شهروندان همفکری می‌شود. بنابراین اموری که تحت قانون پذیرفته می‌شود اموری است که تقریباً همه مردم درباره آن همفکری کرده‌اند. در این صورت طبیعی است که دموکراسی، نسبت به سیستم‌های دیگر که تنها با بخشی از مردم درباره امور سیاسی همفکری می‌شود، شانس بیشتر جهت قانون‌مندی و یا تعهد به قانون دارد.

۱۴. نوآوری و التزام برای پیشرفت^۳: به دلیل این‌که دموکراسی ملتزم به انتقاد از خود است، گفت‌وگوی مداومی درباره نحوه تصحیح و بهبود سیستم سیاسی و عملکردهایش وجود دارد. حاصل این گفت‌وگو ممکن است نوآوری و راه‌های جدید برای حل مسائل عمومی باشد. نوآوری اجتماعی همواره مدنظر دموکراسی است. در نظام‌های دموکراتیک، سیاست‌ها یا سیاست‌مدارانی که از خود کارایی نشان نداده‌اند یا دوران کارایی خود را پشت سر گذاشته‌اند، طی جریان قانون‌مند و مسالمت‌آمیز حذف می‌شوند و به این ترتیب نوآوری اجتماعی بدون بروز اغتشاش یا فروپاشی دولت، که برای حذف مهره‌های اصلی در رژیم‌های غیر دموکراتیک اجتناب‌ناپذیر است، تضمین می‌شود.

۱۵. پایداری^۴: در دموکراسی به دلیل این‌که امکان حضور همه افراد در فعالیت‌های سیاسی فراهم است و همه شهروندان می‌توانند به‌طور فعال در تصمیم‌گیری درباره خط‌مشی سیاسی و قضاوت درباره آن شرکت نمایند، از حمایت مردمی برخوردار است. و در نتیجه نایل شدن به پایداری در دموکراسی محتمل‌تر از سیستم‌هایی است که فقط متکی به نظر بخش‌های محدودی از جامعه هستند.

به‌طور کلی، دلایل برتری مردم‌سالاری بحثی نظری است که با نظر به ظرفیت‌های بالقوه دموکراسی مطرح شده است. به عبارت دیگر صاحب‌نظران ارائه‌کننده این بحث‌ها دموکراسی را صرف‌نظر از واقعیت‌های موجود یعنی صرف‌نظر از چگونگی اجرای دموکراسی در کشورهای دموکراتیک مطمح نظر قرار داده‌اند.

1. peaceful change

2. legitimacy

3. innovation and commitment to progress

4. stability

نقد دموکراسی

به‌رغم حمایت فراگیر از دموکراسی، منتقدان مسائلی را در پیوند با دموکراسی مطرح کرده‌اند. اگرچه به‌نظر می‌رسد این مسائل عمدتاً ناظر بر نحوه اجرا یا اعمان دموکراسی در شرایط واقعی است، مع‌ذالك پرداختن به آن‌ها می‌تواند در ادراک و نیز اصلاح فواید دموکراسی در جوامع مختلف مؤثر باشد. مهم‌ترین مسائل و دشواری‌های مربوط به دموکراسی از دیدگاه منتقدان را می‌توان به شرح زیر بیان نمود:

۱. استبداد اکثریت^۱: به‌نظر توکویل^۲ به‌دلیل این‌که علائق و عقاید افراد در مقابل یکدیگر قرار دارد، در کامل‌ترین شکل تحقق‌یافته دموکراسی، مثل دموکراسی در آمریکا، اگر اکثریت قدرت بدون کنترل را در دست بگیرند این نگرانی وجود دارد که ممکن است قدرت نامحدود خودشان را در مخالفت با مخالف‌هایشان یا گروه اقلیت به کار گیرند، که این حالت استبداد اکثریت نامیده می‌شود (به نقل از کانینگهم^۳، ۲۰۰۲).

در اجتماعاتی که افراد فکر می‌کنند نباید هیچ‌گونه محدودیتی برای آزادی شخص قائل شد، ممکن است اکثریت در بعضی موارد به گونه‌ای مستبدانه ایفای نقش کنند. به‌عنوان مثال موقعی که سیاه‌پوستان در جامعه‌ای گروه اقلیت و سفیدپوستان گروه اکثریت را تشکیل می‌دهند، به‌دلیل نژادپرستی، گروه اکثریت ممکن است صرفاً به‌دنبال تصویب امور مورد علاقه خود باشند. در این صورت گروه اقلیت یعنی سیاه‌پوستان هیچ منبع دموکراسی در اختیار نخواهند داشت، چراکه مدام با علائق‌شان مخالفت می‌شود. محور این استبداد همین مخالفت دائمی اکثریت با علائق اقلیت و بی‌توجهی به خواسته‌های آنان است.

نکته حائز اهمیت این است که در رابطه با قضاوت درباره استبدادی بودن یا نبودن رأی اکثریت، استثنائاتی را همواره بایستی لحاظ کرد. در مواردی که رأی و نظر اکثریت عادلانه باشد در این صورت نمی‌توان آن را استبدادی قلمداد کرد. به‌عنوان مثال رأی اکثریت مبنی بر ممنوعیت دزدی تصمیمی عادلانه است و بنابراین استبدادی نمی‌باشد. اگرچه علائق دزدان در این‌جا سرکوب می‌شود لیکن اکثریت از اتهام مربوط به استبدادی بودن معاف می‌باشد (کانینگهم^۳، ۲۰۰۲، و سی وی تاس، ۲۰۰۱).

۲. بی‌کفایتی حکومت: در سال ۱۹۷۵ گزارشی تحت‌عنوان بحران‌های دموکراسی منتشر شد که در آن ادعا شده دموکراسی در آمریکای شمالی، ژاپن و اروپای غربی به‌واسطه بد عمل نمودن‌اش توانایی خود را برای دنبال کردن اهداف عمومی از دست داده است (کانینگهم^۳، ۲۰۰۲).

1. The tyranny of the majority

2. Tocqueville

3. Frank Cunningham

زمانی حکومتی بی‌کفایت است که مقیاس‌ها یا ابزارهای مناسبی را جهت نایل شدن به اهداف جامعه‌ای که آن را اداره می‌کند، اتخاذ ننماید. معمولاً در دموکراسی رهبرانی انتخاب می‌شوند که بیشتر در خدمت شعارها هستند. از طرف دیگر حتی اگر رهبران خوبی هم انتخاب شوند آن‌ها عملاً قادر نیستند، پروژه‌های طولانی‌مدت و با وسعت زیاد را پی‌گیری کنند. چون مردم با علائق متنوع اختیارات رهبری یا حکومت را با هر انتخاباتی تغییر می‌دهند (کانینگهم، ۲۰۰۲).

۳. تعارض: اگر دموکراسی بخواهد به گونه‌ای مؤثر فعالیت کند، به نوعی هماهنگی و وحدت ملی نیاز دارد. وجود احزاب متعدد و بعضاً مخالف با یکدیگر به گونه‌ای که هریک از احزاب خواستارند تا حکومت را به سوی اهداف خاص خویش معطوف نماید باعث می‌شود تا دموکراسی به اختلافات بیشتر دامن زند و آن‌ها را تشدید کند. همچنین، فقدان منبعی درونی جهت پیوستگی افراد، رهبران جامعه دموکراتیک را تشویق می‌کند تا به گونه‌ای افراطی نگرش‌های تعصب‌آمیز قومی یا ملی را پرورش دهند. که این امر باعث می‌شود تقویت دشمنی با دشمنان مشترک یکی از راه‌های ایجاد وحدت ملی محسوب شود (کانینگهم، ۲۰۰۲).

۴. عوام‌فریبی^۱: در دموکراسی ممکن است قدرت در اختیار کسانی قرار گیرد که به راحتی می‌توانند عوام را تحت تأثیر قرار دهند و تحت لوای قوانین دموکراتیک بر روی سیاست‌های واقعی‌شان سرپوش گذارند. بدین ترتیب امتیازات خاصی را برای گروه‌های خاص لحاظ کنند که به گفته ارسطو این امر در واقع نوعی عوام‌فریبی محترمانه است. آن چیزی که ارسطو را نگران می‌کند، قدرت افسارگسیخته‌ای است که به‌سادگی از طریق تحت‌تأثیر قرار دادن افکار عمومی افراد را فریب می‌دهد (کانینگهم، ۲۰۰۲ و سی وی تاس، ۲۰۰۱).

لفورت^۲ (۱۹۹۸) نظریه‌پرداز فرانسوی در توضیح این‌که چگونه دموکراسی مستعد عوام‌فریبی است و این‌که چرا عوام‌فریبی مهلک می‌باشد، عقیده دارد، همان‌گونه که توکویل اغلب اشاره می‌کند، قدرت اکثریت در دموکراسی شبیه قدرت حکومت سلطنتی و حکومت طبقه اشرافی است، منتها تفاوت‌اش در این است که اکثریت افراد معرفی هستند که انتخاب‌شان در حال تغییر هست. در دموکراسی اکثریت کل مردم معرفی می‌شود. این در حالی است که مردم به‌عنوان یک کل آن‌چه را که اکثریت یا قدرت حاکم انجام می‌دهند از قبیل: اداره کردن، ابراز عقاید، اتخاذ عملکردها، تحمل کردن نتایج... انجام نمی‌دهند. در این مسیر، قدرت واقعی مردم در جایگاه حکومتی از بین می‌رود و فضایی ایجاد می‌شود که توسط افراد گماشته شده اشغال

1. demagogy

2. Lefort

می‌گردد. این امر ممکن است نه تنها نوعی عوام‌فریبی را که مورد نظر سیاست‌مداران حزب‌گرا است باعث شود، بلکه همچنین نوعی استبدادگرایی را که ماسک دموکراسی بر چهره زده است ایجاد کند. مهلک بودن این امر ناشی از آن است که از مردم به‌عنوان ابزارهای استبدادگرایی تحت‌عنوان دموکراسی بهره‌برداری می‌شود. در چنین حالتی اکثریت حاکم با تظاهر به ارزش‌های دموکراسی به‌راحتی می‌تواند در انجام دادن جرم و جنایت به‌طور فعال همدستی کند (به نقل از کایننگهم، ۲۰۰۲).

۵. دموکراسی عدالت را به مخاطره می‌اندازد: دموکراسی‌ها، به‌خصوص دموکراسی لیبرال، برای فرد و حقوق فردی ارزش زیادی قائل می‌شود. این مسئله اغلب با این پیش‌فرض نادرست همراه می‌شود که افراد ظرفیت‌های برابر برای به‌کارگیری و حمایت از حقوق و علائق‌شان را دارند. تأکیدات دموکراسی بر حقوق خصوصی و مالکیت فردی و فقدان میزان مناسبی برای به‌کار بردن این حقوق ممکن است به توزیع نابرابر قدرت و منابع منتهی شود (سی وی تاس، ۲۰۰۱).

به‌طور کلی، فهم موارد ذکر شده، که تنها بخشی از تحلیل‌های موجود دربارهٔ مزایا و معایب دموکراسی است، می‌تواند به‌عنوان راهنمایی برای تصمیم‌گیری عاقلانه دربارهٔ انتخاب دموکراسی مورد توجه قرار گیرد. بنابراین جامعه‌ای که بتواند خودش را به چنین اطلاعاتی مجهز کند، ظرفیت بیشتری جهت ایمن شدن از آسیب‌های احتمالی دموکراسی خواهد داشت.

شرایط دموکراسی

کوهن (۱۳۷۳) شرایط دموکراسی را در پنج مقوله طبقه‌بندی نموده است که عبارتند از:

۱. شرایط مادی دموکراسی: اجرای موفقیت‌آمیز دموکراسی تا حد زیادی به شرایط مادی جامعه، شهروندان و ترتیبات اقتصادی بستگی دارد. موقعیت کشور، نظام‌های حمل و نقل، ارتباطات، وجود دستگاه و ابزارهای ملموس که مشارکت از طریق آن به اجرا درآید، رفاه اقتصادی، شهروندان سالم،... از اهم شرایط مادی محسوب می‌شوند.

۲. شرایط مبتنی بر قانون اساسی دموکراسی: این شرایط به اصولی مربوط می‌شود که در قانون اساسی یک اجتماع نهفته است و از حقوق شهروندان محافظت می‌کند تا آنان بتوانند در فرآیند حکومت به‌طور کامل و خالصانه شرکت جویند. در واقع این‌ها اصولی هستند که مجاز بودن شهروندان را به پرداختن به انواع فعالیت‌هایی که لازمهٔ مشارکت در اجتماع است تضمین می‌کنند و از کوشش‌های آنان در امر مشارکت پشتیبانی می‌کنند. این اصول همانند خود دموکراسی آرمان‌های اصیلی هستند که آدمی همواره فعالانه در جست‌وجوی دستیابی به آن‌ها

است. مهم‌ترین این اصول عبارت است از: اصل آزادی سیاسی. منظور از آزادی سیاسی آزادی انجام دادن انواع کارهای مختلفی است که حکومت مردمی اقتضا می‌کند. این کارها اصولاً شامل آزادی استفاده از ابزارهایی است که از طریق آن‌ها شهروند بتواند صدای خود را به گوش دیگران برساند و در حکومت تأثیر عملی داشته باشد. برای مثال شهروندان دموکراسی باید در رأی دادن آزاد باشند. به هر عضو اجتماع باید به منزله یک فرد اهمیت داده شود، و حق او از این بابت مورد حمایت قرار گیرد. استفاده از قدرت اکثریت محدود گردد و ابزارهای فنی گوناگونی تعبیه شوند تا افراد به وسیله آن‌ها بتوانند در حکومت خود تأثیر گذارند (کوهن، ۱۳۷۳).

در جامعه مردم‌سالار، آزادی بیان مهم‌ترین جلوه آزادی سیاسی محسوب می‌شود، که این خود شامل آزادی پیشنهاد کردن و آزادی مخالفت کردن است. لازمه دموکراسی این است که شهروندانش آزاد باشند تا بتوانند شقوق مختلف راه‌های عمل را پیشنهاد کنند. در غیر این صورت فرصت سازنده‌ترین شکل مشارکت برای آن‌ها نفی خواهد شد. آزادی مخالفت کردن به بیان دقیق یعنی آزادی قرار دادن خود یا برنامه خود در برابر هر برنامه و اظهار کردن دلایل مخالفت خود به دیگران. به طور کلی اگر قرار است دموکراسی پایرجا بماند، بیان باید کاملاً آزاد باشد. آزادی انتقاد، آزادی ابراز عقاید مخالف هر قدر هم ناپسند، زیان‌بخش و انحرافی باشد - در یک دموکراسی باید به صورت مطلق باقی بمانند. مطلق بودن آن ناشی از مقتضیات عملی حاکم بر مشارکت می‌باشد. بحث آزاد و عریان درباره تمام جنبه‌ها و تمام نتیجه‌های مسائل مورد علاقه اجتماع برای مشارکت کامل و اثربخش شرطی اساسی است (همان).

۳. شرایط فکری دموکراسی: این شرایط به استعداد‌های شهروندان برای اجرای وظایفی که دموکراسی بر عهده آنان نهاده است و تدارک اطلاعات و ورزیدگی لازم برای به کار بردن صحیح آن استعدادها مربوط می‌شود (کوهن، ۱۳۷۳ و سی وی تاس، ۲۰۰۱). اهم این شرایط عبارتند از: تدارک اطلاعاتی که شهروندان بتوانند بر بنیاد آن‌ها هوشیارانه عمل کنند، تربیت شهروندانی که بتوانند به‌طور هوشیارانه از اطلاعاتی که تدارک شده است استفاده نمایند و توسعه هنرهای مشاوره برای امکان‌پذیر ساختن کاربرد جمعی بینش یا عقل در حل مسائل اجتماعی جامعه (کوهن، ۱۳۷۳).

۴. شرایط روان‌شناختی دموکراسی: این شرایط عبارتند از مجموعه تمایلات و نگرش‌هایی که از طرف یکایک اعضای اجتماع ابراز می‌شوند تا دموکراسی بتواند خوب عمل کند. این شرایط اعضای مختلف اجتماع را آماده می‌سازند تا به شیوه‌هایی عمل کنند که خودمدیری ایجاد می‌کند. در اهمیت این شرایط باید گفت سایر شرایط دموکراسی در اصل به این شرایط وابسته‌اند (کوهن، ۱۳۷۳ و سی وی تاس، ۲۰۰۱).

ازجمله این شرایط این است که شهروندان دموکراتیک لازم است که معترف به امکان خطا باشند. منظور از اعتراف به امکان خطا یعنی مرور انتقادی تمام اعتقادات مهم. دیگر این که شهروندان دموکراسی تجربی اندیش باشند. یعنی لازم است وقتی با موقعیت‌های مسئله‌انگیز مواجه می‌شوند، آمادگی داشته باشند که انواع راه‌حل‌های پیشنهاد شده را بیازمایند. همچنین لازم است شهروندان دموکراتیک در برابر رهبران‌شان نگرشی انتقادی از خود بروز دهند. در مفهوم دقیق‌تر، رهبر پاسخگوی شهروندان است. علاوه بر این‌ها لازم است که شهروندان دموکراتیک خود را با تغییرات همیشگی بزرگ و کوچکی که در شرایط زندگانی آن پیش می‌آید وفق دهند. دموکراسی به شهروندانی نیاز دارد که نه تنها به این معنی نرمش‌پذیر باشند که آماده تحمل تغییرات باشند، بلکه به معنایی مثبت‌تر آماده باشند که جامعه‌ای تغییرپذیر را تأیید کنند و خود را با زندگی در آن وفق دهند (سی وی تاس، ۲۰۰۱ و کوهن، ۱۳۷۳).

همچنین شهروندان دموکراتیک باید آماده باشند که اختلاف‌هایشان را با سازش برطرف کنند. هرجا سازشی در میان نباشد از دموکراسی اثری نخواهد بود. در هر اجتماع وجود منافع و گرایش‌های متضاد انسانی اجتناب‌ناپذیر است، به ندرت می‌توان آن‌ها را چنان حل کرد که برای همه کاملاً رضایت‌بخش باشد. بنابراین دست‌کم باید راه‌حلی را جست‌وجو کرد که برای همه قابل تحمل باشد. فرایند تشکیل خط‌مشی‌ها و تدوین قوانین از راه متوازن ساختن کشمکش‌های منافع متضادی که در اجتماع وجود دارد، ناظر بر فرایند مصالحه است و مصالحه راه و رسمی است که قلب دموکراسی است (کوهن، ۱۳۷۳).

۵. شرایط حفاظتی دموکراسی: این شرایط به قابلیت‌های اجتماع دموکراتیک در دفاع از خود در برابر تهاجم خارجی و در مقابل فساد داخلی مربوط می‌شود (سی وی تاس، ۲۰۰۱). تجربه دموکراسی‌ها در گذشته به وضوح نشان می‌دهد که سایر شرایط حکومت، فی‌نفسه، هر قدر هم خوب تحقق یافته باشند، اگر اجتماع نتواند بر دشمنانش غالب شود یا دفعشان کند، سودی دربر ندارد. گرچه رابطه میان شرایط حفاظتی و دموکراسی رابطه درونی ذاتی نیست ولی این مسئله از اهمیت آن نمی‌کاهد.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، دموکراسی تحت شرایط معینی به منصف ظهور می‌رسد، مع‌ذالک، برخلاف پیش‌فرض‌های آن الزامی برای حضور هم‌زمان این شرایط متعدد وجود ندارد. در بسیاری از دموکراسی‌های موجود فقط یک یا چند مورد از این شرایط، آن‌هم به‌طور جزئی، فعالیت دارند. در واقع، ناممکن یا خیلی به ندرت ممکن است که در اجتماعی معین هیچ‌یک از شرایط دموکراسی مطلقاً حضور نداشته، یا کل آن به اجرا در آمده باشد (کوهن، ۱۳۷۳).

نتیجه‌گیری

بیان برخی از ملاحظات کلی دربارهٔ دموکراسی و آیندهٔ آن تا حدود زیادی منوط به فهم دقیق ماهیت دموکراسی و تحلیل و ارزیابی دقیق وضعیت کشورهای دموکراتیک و کشورهایی که به سوی دموکراتیک شدن در حال حرکت هستند می‌باشد.

همان‌طور که ملاحظه شد، اندیشه‌وران دموکراسی را ناظر بر دو مفهوم دانسته‌اند که عبارت بود از: دموکراسی به‌عنوان شیوه‌ای از حکومت و دیگری، علاوه بر شیوهٔ حکومت، دموکراسی به‌عنوان شیوه‌ای از زندگی.

غالباً این مفهوم با نظر به گسترهٔ آن لحاظ می‌شود، در حالی‌که باید ژرفا و برد آن نیز برای تصریح ماهیت دموکراسی لحاظ شود. لذا تأکید شده است که دموکراسی صرفاً ناظر بر تعداد شرکت‌کنندگان در انتخابات سیاسی نیست بلکه رسوخ اندیشه در پیکرهٔ اجتماع نیز جزء پیش‌فرض‌های اصلی دموکراسی محسوب می‌شود. در ادامه به شرایط تحقق دموکراسی و پیوند آن با پیش‌فرض‌ها پرداخته شده است.

به‌منظور تحلیل ماهیت دموکراسی و وجود برخی از تصورات تناقض‌آمیز و تهدیدات احتمالی دربارهٔ آن توجه به نظر برخی از اندیشه‌وران می‌تواند مفید واقع شود.

در این خصوص دال (۱۹۹۸) عقیده دارد، دموکراسی دارای دو بعد می‌باشد. بعد اول، عبارت از پیش‌فرض قرار دادن مجموعهٔ قابل‌اجرائی از حقوق فرصت‌ها می‌باشد مثل، مشارکت در انتخاب نمایندگان، بهره‌مند شدن از آزادی ابراز خود، تخصص، بحث، تعمق و همکاری با دیگران برای تحقیق و فعالیت‌های سیاسی. به‌نظر او، به‌منظور تحقق بخشیدن به این حقوق و فرصت‌ها لازم است مقررات اساسی دموکراتیک تدوین شود. مقرراتی که به‌طور قانونی قابل اجرا و قابل گسترش باشد. به عقیدهٔ او بدون این مقررات اساسی، کشورها فاقد معیارهایی هستند که برای دموکراسی الزامی است. لیکن، وجود قوانین و مقررات دموکراتیک ضرورتاً به معنای استفاده و کاربرد آن‌ها در جامعه نمی‌باشد. به‌عنوان مثال این‌که در کشوری افراد از حق بحث آزاد در سیاست‌ها برخوردار هستند ضرورتاً به این معنی نیست که آن‌ها در بحث‌های سیاسی درگیری واقعی دارند و حتی ممکن است در بعضی از این کشورها، افراد در پای صندوق‌های انتخاباتی حاضر نشوند. همچنان‌که شهروندان زیادی در آمریکا و سوئیس در انتخابات نمایندگی شرکت نمی‌کنند.

بعد دوم مردم‌سالاری، مشارکت واقعی مردم در زندگی سیاسی است. مشارکت عنصر مهم نظام دموکراتیک است. دموکراسی به شهروندانی نیازمند است که از طریق به‌کارگیری حقوق و فرصت‌ها در زندگی سیاسی حضور عینی داشته باشند. غفلت از هریک از این ابعاد ممکن است

در ارزیابی وضعیت دموکراسی‌ها پارادوکس‌هایی را ایجاد نماید. برای مثال در نظر گرفتن دموکراسی صرفاً به‌عنوان موضوعی از مشارکت سیاسی ممکن است باعث شود که میزان پایین مشارکت مردم در امور انتخاباتی این‌گونه تفسیر شود که آن‌ها به دموکراسی علاقه‌مند نیستند. این تحلیل نمی‌تواند درست باشد، چراکه شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد کاهش اعتقاد به مؤسسات سیاسی و سطح پایین مشارکت مردم در امور سیاسی با کاهش اعتقاد به دموکراسی همراه نبوده است. به‌عبارت دیگر با وجودی که مردم برخی از نهادهای سیاسی دموکراتیک را قبول ندارند لیکن به حمایت خویش از دموکراسی به‌عنوان یک سیستم حکومت برتر ادامه می‌دهند. علی‌الظاهر در این حالت ناهماهنگی یا پارادوکسی مشاهده می‌شود و آن این‌که چگونه ممکن است با وجود نارضایتی شدید مردم از عملکرد دموکراسی‌های موجود و به تبع آن مشارکت پایین آنان در امور سیاسی آن‌ها باز هم از دموکراسی به‌عنوان شکلی از حکومت شدیداً پشتیبانی کنند؟ به‌عبارت دیگر، مردم چگونه دموکراسی را می‌فهمند که متفاوت با دموکراسی‌های موجود است؟ احساس وجود چنین پارادوکسی غالباً به‌دلیل غفلت از بعد اول دموکراسی است. موقعی که شهروندان از دموکراسی حمایت می‌کنند آن‌چه که آن‌ها در ذهن دارند حقوق و فرصت‌هایی است که در قالب مقررات دموکراتیک در قانون اساسی کشورشان مدون شده است (دال، ۱۹۹۸).

بنابراین توضیح پارادوکس به این‌گونه است که، اگرچه اکثریت شهروندان در دموکراتیک‌ترین کشورها، به‌دلیل ناکارآمدی رهبران حکومت‌شان و نارضایتی از آن‌ها، ممکن است مشارکت در زندگی سیاسی را امری ضروری لحاظ نکنند، لیکن آنان برای حقوق و فرصت‌های دموکراتیکی که سیستم حکومت‌شان برایشان فراهم کرده ارزش قائل می‌شوند. به‌عبارت دیگر ممکن است آن‌ها از حقوق و فرصت‌های دموکراتیکی که برایشان پیش‌بینی شده است استفاده نکنند، ولی عدم استفاده و به‌کارگیری این حقوق و فرصت‌ها مانعی برای بها دادن به آن‌ها محسوب نمی‌شود.

با وجود این، نارضایتی دائمی از عملکرد دولت ممکن است در درازمدت دفاع بعضی از شهروندان را در ارزیابی بعد اول دموکراسی ضعیف کند. بنابراین اگر حکومت برای رفع کاستی‌ها راه‌حل‌های معقول را اعمال نکند، در آینده حمایت مردم از بعد اول دموکراسی نیز کاهش خواهد یافت.

همچنین، بسیاری از محققان برای دموکراسی در آمریکا اعلام خطر می‌کنند. چراکه آن‌ها عقیده دارند در آمریکا دموکراسی خوب کار نمی‌کند و شهروندان تحت تأثیر سیستم سیاسی آمریکا احساس بی‌قدرتی و محدودیت می‌کنند (اپل و پینه، ۱۹۹۵؛ باربر، ۱۹۸۸؛ دیکسون،

۱۹۹۵؛ کزول، ۱۹۹۱؛ وود، ۱۹۹۲؛ به نقل از دیکسون، ۱۹۹۷).

در این خصوص، کنی (۱۹۹۵) افزایش روحیه فردگرایی، شک‌گرایی ر نقّدان عواطف را تهدیدات اصولی برای ادامه دموکراسی در ایالات متحد آمریکا می‌داند. او اشاره می‌کند که مؤسسه‌های تحقیقات تربیتی در دانشگاه کالیفرنیا و لوس‌آنجلس تحقیقی انجام داده‌اند که نشان می‌دهد دانش‌آموزان به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی کمتر متمایل هستند. این تحقیق نشان می‌دهد ۷۴ درصد افراد شرکت در امور سیاسی را یک هدف بی‌اهمیت در زندگی تلقی می‌کنند و اشتیاقی به نفوذ در ساختار سیاسی و مشارکت در عمل جمعی ندارند. این دانش‌آموزان بیشتر به افزایش درآمد شخصی، رفاه مادی و رقابت مایل بودند. مکفرسون (۱۳۶۹) نیز در این باره معتقد است، اگر کشورهای سرمایه‌دار لیبرال معایب اخلاقی کنونی خود را حفظ کنند، قدرت نسبی آن‌ها به تدریج رو به زوال خواهد رفت. بنابراین تنها جامعه‌هایی پایدار خواهد ماند که به بهترین وجه خواسته‌های مردم خود را برای حقوق انسانی برابر و آزادی برابر برای تحقق اصول انسانی برآورند. بنابراین، به نظر او، از این به بعد قدرت و نفوذ در جهان به مزیت و برتری اخلاقی بستگی خواهد داشت.

ناآگاهی نسل جدید از اصول مردم‌سالاری تهدید دیگری برای دموکراسی است. در این باره آسترتم (۲۰۰۰) معتقد است: نگهداری یک سیستم دموکراتیک شبیه نگهداری از یک خانواده قدیمی است. به عقیده او اولین نسل برای ساختن خانواده سخت تلاش می‌کنند، نسل دوم معمولاً متمایل به انجام دادن بعضی از تلاش‌های نسل اول است. اما موقعی که به نسل سوم، چهارم و پنجم می‌رسد مسائل تغییر می‌کند، مثلاً بچه‌ها ثروتمند متولد می‌شوند و نمی‌توانند تلاش‌هایی را که نسل‌های اولیه جهت ساختن خانواده انجام داده‌اند درک کنند. بنابراین ممکن است نسل حاضر آن‌چه را که بناکردنش سال‌ها به طول انجامیده در مدت کوتاهی نابود کنند.

علاوه بر این، آسترتم (۲۰۰۰) معتقد است اگر سیستم‌های دموکراتیک نسل حاضر را با اصول اولیه دموکراسی آشنا نکنند، دموکراسی آسیب‌پذیر خواهد بود. بنابراین به نظر آسترتم مهم‌ترین نیاز برای حفظ و تعمیق دموکراسی آگاهی‌دهی به مردم است.

عامل تهدیدکننده دیگر برای دموکراسی استفاده مغرب زمین از نیروی نظامی و به راه انداختن جنگ علیه کشورهای فقیر به نام دموکراسی، حمایت از حقوق بشر و مبارزه با تروریسم می‌باشد. در این خصوص ماردن (۲۰۰۴) معتقد است، جنایاتی که به نام دموکراسی و مبارزه با تروریسم از جانب کشورهای دموکراتیک لیبرال در حق سایر کشورها اعمال می‌شود خود تهدیدی جدی برای ادامه دموکراسی در این کشورها خواهد بود.

به‌طور کلی، درباره دموکراسی و آینده آن شاید بتوان چنین اظهار کرد که هیچ نیروی جادویی

در دموکراسی موجود نیست، دموکراسی نمی‌تواند برای کشوری باقی بماند که برخوردار از شرایط اساسی مادی، فکری و قانونی نباشد. همچنین، سرنوشت دموکراسی‌ها به درک عمیق مفهوم اصیل دموکراسی، به مشارکت آگاهانه اعضایشان و عملکرد صحیح سیاست‌مداران وابسته خواهد بود. چراکه این‌ها محورهای کلیدی دموکراسی محسوب می‌شود از این‌رو، دموکراسی به شهروندانی نیازمند است که از طریق به‌کارگیری حقوق و فرصت‌های قانونی‌شان، در زندگی سیاسی حضور عینی و آگاهانه داشته باشند.

منابع

- آریلاستر، آنتونی (۱۳۷۷). *لیبرالیسم غرب: ظهور و سقوط*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
ارمه، گی (۱۳۷۶). *فرهنگ و دموکراسی*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، انتشارات ققنوس.
بینهام، دیوید و بویل، کوین (۱۳۷۶). *دموکراسی چیست؟* (آشنایی با دموکراسی). ترجمه شهرام نقش تبریزی. تهران، انتشارات ققنوس.
توکویل، آلکسی شارل هانری موریس کارل دو (۱۳۴۷). *تحلیل دموکراسی در آمریکا*. مترجم رحمت‌الله مقدم. تهران، انتشارات زوار؛ فرانکین.
دال، رابرت (۱۳۷۹). *درباره دموکراسی*. ترجمه حسن فشارکی، تهران، انتشارات شیرازه.
کاشانی، محمود (۱۳۷۶). «جامعه مدنی یا جامعه مردم‌سالاری». *تحقیق جامعه مدنی در انقلاب اسلامی ایران*، ص. ۳۱۵-۳۲۷، گردآورنده سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، گروه انتشارات.
کوهن، کارل (۱۳۷۳). *دموکراسی*. ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
مک‌فرسون، سی‌بی (۱۳۶۹). *جهان حقیقی دموکراسی*. ترجمه مجید مددی، تهران، انتشارات نشر البرز.
نقیب‌زاده، میر عبدالحسین (۱۳۷۵). *درآمدی به فلسفه*. چاپ سوم، تهران، انتشارات طهوری.

Civitas: An International Civic Education Exchange Program (2001). An International Framework For Education In Democracy. USA: Center for Civic Education Press.

Cunningham, Frank (2002) *Theories of Democracy*, New York: Routledge.

Dahl, Robert A (1998). *On Democracy*, New Haven. Yale University Press.

Dewey, John (1916) *Democracy and Education*, The Free Press Press.

Dixon, Douglas A. (1997) *Conceptions of Democracy and School Reform: A systematic analysis of prominent democratic education reformers'ideas*. University of Georgia Press.

Glickman, C D. (1998) *Revolutionizing America's School*. Jossey-Bass Publishers Press.

Gutok, G (1997) *Historical and Philosophical Foundations of Education: a biographical introduction*. Merrill Press.

- Keeney, Patrick Lawrence (1995) *Liberalism, Communitarianism and Education*. Canada, Simon Fraser University Press.
- Marden, Peter (2004) "Perpetual war(s) and the future of democracy". *Futures* 36, PP. 565-582.
- Markowitz, Mary C (2000) *A Critique of Charter School Theory from a Deweyan Perspective on Democracy and Education* (John Dewey). University Of Kansas Press.
- Ostrom, Elinor (2000) "The future of Democracy", *Scandinavian Political Studies*, Vol. 23- No. 3, PP. 280-283.
- Sardar, Ziauddin (1996) "The Future Of Democracy And Human Rights". *Futures*, Vol. 28, No. 9, PP. 839-859.
- Schou, Lotte Rabbek. (2001) "Democracy in Education". *Studies in Philosophy and Education* 20, PP. 317-329.
- Seetharolmu, A. S. and Nangia, S. B (2004) *Philosophies of Education*, Ashish Publishing House.

طاهره جاویدی کلاته جعفرآبادی، عضو هیئت علمی دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد است. حوزه آموزشی و پژوهشی ایشان، فلسفه آموزش و پرورش، دموکراسی، تعلیم و تربیت، فلسفه برای کودکان و تربیت شهروند است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی